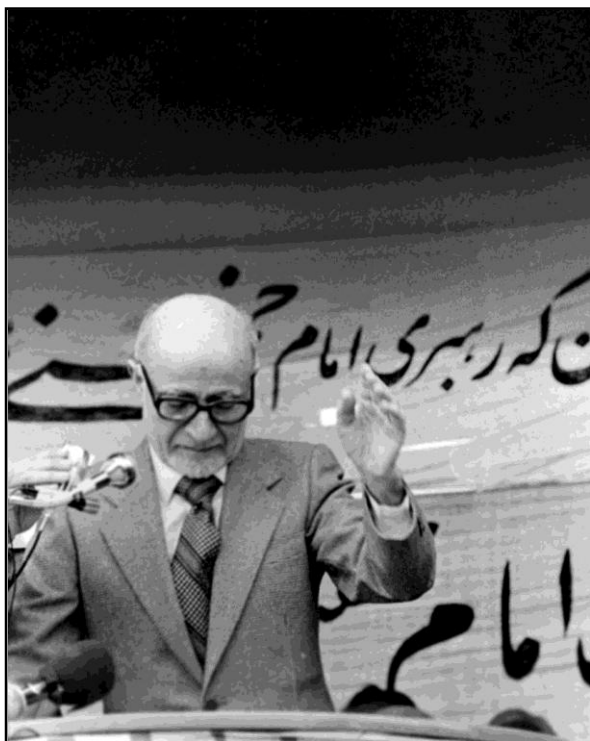


تعریف حکومت از پائین

مهندس مهدی بازرگان





مهندس بازرگان در مجلس شورای اسلامی
نطق قبل از دستور

بسمه تعالی

تعریف حکومت از پائین*

همگی شنیده‌ایم و خوانده‌ایم و فهمیده‌ایم که حکومت دموکراسی، یعنی حکومت مردم بر مردم، بهترین شکل حکومت و شاید تنها صورت قابل قبول آن است. این طرز حکومت است که بهتر می‌تواند ضامن استقلال مملکت و موجب اصلاح و سعادت و ترقی ملت باشد.

در منطق ادیان و اسلام نیز، همیشه حکومت‌های فردی خودسرانه و تسلط جابرانه‌ی سلاطین و حکام بر خلق خدا مردود و ملعون بوده، مُلک و حُکْم از آن خدا گفته شده، امر به قسط و عدالت و مساوات و حق شده است و به حکم «وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ»^۱، دفع ظالمین و غاصبین به دوش خود مردم واگذار شده، قیام انبیاء غالباً توأم و گاهی به منظور مبارزه با خودخواهی‌ها و سرکش‌ها و فرعون‌ها بوده است که تملک و تحکم بر اهل زمین را به حدود خدایی می‌رسانند، و برتری‌جویی و فساد در زمین به مصداق «تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فِسَادًا»^۲ محکوم و مانع رستگاری اعلام شده است. بنابراین از هرجهت که نگاه کنیم چاره‌ای و راهی برای اصلاح حکومت و سیاست جز استقرار دموکراسی و تأمین آزادی نمی‌بینیم و خواسته‌های مردم را در سایه‌ی چنین حکومتی باید جستجو کرد.

* این اثر دست‌نوشته‌ای از زنده‌یاد مهندس بازرگان است که در تیرماه ۱۳۳۵ نوشته شده و در اختیار برادر گرامی جناب آقای دکتر احمد صدراچ سیدجوادی قرار داشته است و ایشان آن را در اختیار بنیاد فرهنگی مهندس مهدی بازرگان قرار داده‌اند. که بخش عمده‌ای از آن (با حذفیات اندک)، برای اولین بار در شماره ۸۶۴ روزنامه شرق، مورخ ۱۳۸۶/۳/۲ منتشر شده است و اکنون از آثار مندرج در م.ا.۲۲، انقلاب اسلامی ایران(۱) می‌باشد (ب.ف.ب).

۱. بقره(۲) / ۲۵۱: و اگر خدا پاره‌ای از مردم را به وسیله پاره‌ای دیگر دفع نمی‌کرد، زمین را تباهی فرامی‌گرفت.
۲. قصص(۲۸) / ۸۳: آن سرای آخرت را برای کسانی مقرر داشته‌ایم که به‌دنبال برتری‌جویی در زمین و نیستند...

حکومت مردم بر مردم که لازمه‌ی آن در دست گرفتن حکومت به وسیله‌ی ملت و متصرف شدن دولت و قدرت است از دو راه می‌تواند تأمین شود: از بالا یا از پائین؛ به عبارت دیگر، از خارج یا از داخل.

تعریف حکومت از بالا یا از خارج، آن است که مقامات اساسی و مؤثر اولیه‌ی مملکت از طرف افراد و قوای ملت احراز شود (مانند سلطنت، نخست وزیری، وزارت، وکالت، ریاست‌های عالی، فرماندهی قشون، ریاست بانک و غیره)، و بعد با در دست داشتن پست‌های بالا، اعمال نفوذ روی پست‌های پائین و کلیه‌ی شئون و امور کشور به عمل آید و بدین طریق، استقلال و حیثیت و مملکت حفظ شود.

طریقه‌ی دوم - که بعداً توضیح بیشتری در زمینه آن داده خواهد شد - این است که تصرف از جزئیات امور و احاد عناصر کارها که به دست تک تک افراد ملت گردانده می‌شود شروع گردد. وقتی پست‌ها و کارهای کوچک مملکت، بر طبق برنامه‌ی منظم مرتبط، در دست ملت قرار گرفت اولاً صف مقاومت محکم نفوذناپذیر در برابر هیأت حاکمه‌ی غاصب تشکیل خواهد شد و ثانیاً تصرف عمومی کلی، به طور یکجا و طبیعی عملی می‌گردد.

غالب مردم و مصلحین و رهبران و احزاب شق اول را که به نظر سریع تر و مستقیم تر و مؤثر تر می‌آید در نظر گرفته‌اند و هدف خود را احراز قدرت از طریق نفوذ در مجلس و دولت قرار داده‌اند. شاید بتوان گفت از صدر مشروطیت به این طرف، هر نهضت و اقدامی در ایران شده تنها در این جهت بوده و باید گفت که هیچ یک هم متأسفانه به نتیجه نرسیده است! ...

البته احزاب اروپا و آمریکا نیز از همین راه عمل می‌کنند ولی در آنجا مرحله‌ی مقدماتی اساسی و زمینه‌ی ملی قبلاً تأمین شده، در صورتی که در ایران مختصری هم که در قدیم بوده، تضعیف گردیده است.

به نتیجه نرسیدن این اقدامات در ایران، علل زیادی داشته و دارد؛ دوتای از آنها مخصوصاً قابل توجه است؛ اول آنکه چون پست‌های حساس در دست غاصبین و فاسدین است و آنها پول و زور را در اختیار دارند و احياناً از پشتیبانی اربابان اصلی که خارجیان اند برخوردار می‌باشند، طبیعی است که به هیچ قیمت حاضر نخواهند شد سنگرهای قدرت و مسندهای ریاست و لذت را از دست بدهند. با تمام قوا و با تسلط و برتری محسوسی که دارند دفاع خواهند کرد. وانگهی ملت هوشیار نیز قبلاً

حساب‌های خود را کرده همان‌طور که می‌بینیم کمتر درصدد معارضه با آنها و به مخاطره انداختن آب و نان مختصر و جان محتضر خود بر می‌آید.

اگر گاه‌گاهی روی تصادفات روزگار و تعارض‌های سیاست‌های خارج یا داخل، مردم تکانی خورده و ارکان دستگاه‌های حاکمه را تکان داده‌اند، عامل دیگری که همان علت دوم است، عرض اندام کرده به‌زودی موفقیت را منجر به شکست و حرارت و امید ملت را برای مدت درازی مبذل به ترس و یأس کرده است. این علت و عامل مهم عدم آمادگی و ضعف لیاقت مردم است که در کلیه جنبه‌های فکری، اداری، اقتصادی، اجتماعی و اخلاقی بارز می‌باشد.

دو شاهد مثال زنده، موضوع را روشن خواهد کرد: یکی انقلاب مشروطیت و دیگر نهضت ملی اخیر ایران؛ در هر دو مورد ملت فداکاری و حمیت کرد، موفق هم شد ولی به‌زودی با وضع بدتری مواجه گردید. در صدر مشروطیت به‌طوری که می‌دانیم پس از دوبار برانداختن استبداد و مستقر کردن مجلس، چون هیچ‌گونه تدارک فکری و مخصوصاً اجتماعی و اداری در میان مردم نشده و توده‌ی ملت و رهبران مشروطیت در مکتب دموکراسی و تمدن امروزی، عامی و ناشی بودند و خود به این امر وقوف و اقرار داشتند، روی صداقت و خلوص نیت، زمام امور و اختیار و نمایندگی خود را به‌دست یک عده فرنگ‌دیده‌ی به‌ظاهر باسواد دادند. به‌کسانی که اکثر آنها همان اعیان و اشراف‌زاده‌ها یعنی سلطنه‌ها و دوله‌ها و تجاره‌ها و تولیه‌های نازپرورده‌ی دربار قاجاری و دست‌چین‌شده‌های هیأت حاکمه قدیم بودند. تقریباً همگی نادرست یا ناتوان و متعلق به طبقه‌ی پوسیده‌ی فاسد شده بودند؛ کوچک‌ترین شباهت و سنخیت با توده‌ی رنج‌دیده‌ی کارکشته‌ی تشنه‌ی آزادی که انقلاب مشروطیت را به‌دوش کشیده بودند نداشته و کمترین صلاحیت و حقانیت را برای دفاع از حقوق ملت و احراز حکومت و دموکراسی حائز نبودند. نتیجه چه شد؟ نتیجه این شد که تمام پست‌ها و مقامات پس از یکی دو دست گشتن و یا چند تغییر عنوان و لباس، مجدداً در دست همان رجال درباری استبداد و امثال و اعقاب آنها افتاد. با ظاهر قانونی همان مظالم و مفساد به وجه شدیدتر و عمومی‌تر رایج گردید.

تجربه‌ی دوم و شاید مثال تازه‌تر، نهضت ملی اخیر که توأم با پیروزی درخشان ملی شدن نفت و حکومت ملی سه ساله دکتر مصدق است، می‌باشد. در این مورد می‌توان گفت که ملت و تعداد زیادی از جوانان برخاسته از خانواده‌های کاسب و

کارگر تشخیص فکری و علمی و اداری نسبتاً کافی پیدا کرده وارد مجلس و دولت شده بودند، اما متأسفانه تشخیص واقعی و رشد اخلاقی مناسب با زندگی اجتماعی نیافته، تربیت و تمرین همکاری را که شرط اساسی و دموکراسی است فاقد بودند. کج سلیقگی، تکروی، اصرار بر اعمال عقیده‌ی شخصی، جاه‌طلبی، اغراض شخصی و معایب دیگری که فروع و محصولات خودخواهی و منافی با دموکراسی است به وجه بسیار زنده‌ای از ابتدا جلوه‌گری کرد. صفوف رهبری یکی بعد از دیگری در بحبوحه‌ی شدت مبارزه و ضرورت اتحاد و همبستگی پاره شد. هرکس به سی خود می‌رفت و علم مخالفت برمی‌افراشت... حریف بدون آنکه زحمت و انتظار زیادی کشیده باشد، شاهد پیروزی را با لبخند دعوت در آغوش کشید و وقتی در ۲۸ مرداد [۱۳۳۲] با تمام ترس و لرز شیبخون به خیمه‌های خواب رفته‌ی ملت زد، سنگرها را خالی دید! چرا؟ برای اینکه ملت به همان صورت متشتت متفرق، مسلوب‌الاجتبار سابق بود. دموکراسی نه در بالا، در جبهه ملی و نه در پایین، میان طبقات مردم ریشه ندوانده و حتی فهمیده نشده بود. مردم در دست خود مشاغل و مواضعی نداشتند و بازار که قدیمی‌ترین و ریشه‌دارترین قلعه‌ی مقاومت ملی است نتوانست بیش از چهار پنج روز اعتصاب و اعتراض را ادامه دهد. احتیاج به آب و نان و اسارت در دست دولت، او را وادار به تسلیم نمود.

به احتمال قریب به یقین، اگر تحریکات مخالفین و کودتای ۲۸ مرداد [۱۳۳۲] هم پیش نمی‌آمد، رژیم نوجوان ملی ما دیر یا زود، بر سر اختلافات و اغراض متصدیان و بیکارگی و پر توقعی مردم، خود به‌خود متلاشی می‌گردید!

* * *

چه خوب بود اگر این حقیقت را مردم ایران و حتی خود ما که نام‌مان را ملیون گذارده‌ایم می‌فهمیدیم و معتقد می‌شدیم که دموکراسی یک لفظ یا یک روپوش و یا تابلو نیست که تا بر سر چیزی یا جایی زدند از حالت و خواص قدیم به‌وضع جدید درآید. اگر تمام مردم مملکت در یک رفرااندوم آزاد طبیعی جمع شده تومارها امضا کنند که ما طرفدار دموکراسی و آزادی هستیم باز هم تا واقعاً و عملاً عوض نشده باشند آن حکومت و مملکت، دموکراسی نخواهد شد. دموکراسی در جنبه‌ی اخلاقی و

اجتماعی آن یعنی اینکه مردم حقیقتاً به یکدیگر علاقه و احترام داشته برای سایرین از صمیم قلب حق نظر و آزادی و مخصوصاً ارزش قائل باشند، و به این نکته وقوف یافته باشند که تا همفکری و همکاری عمومی نباشد و افراد دست از خودبینی و خودخواهی بردارند موفقیتی نصیب اجتماع و افتخاری نصیب شخص نخواهد شد. این از جنبه‌ی اخلاقی و اجتماعی مسئله بود که بسیار دقیق و عمیق است و مع‌ذک کافئ نیست. از جنبه‌ی عملی و اداری یعنی اینکه رهبری و ریاست و شاه دستوری از بین رفته، هر کس سهیم و مسئول و مشغول به وظایف باشد و تنها مملکت و دولت نباشد که یک واحد دموکراسی تشکیل داده چشم و دست همه به سوی اوامر و الطاف او دراز باشد، بلکه هر قسمت و هر جزیی از کشور، به نوبه‌ی خود تکرار و مظهری از تشکیلات دموکراسی بوده ولایات و شهرها برای خود واحدهای دموکراتیک تشکیل دهند و در شهرها، هر محله و هر صنف و هر دسته و هر اداره و مؤسسه، باز به دست مردم آن قسمت با روح همفکری و همکاری و خدمت‌گذاری بر اساس آزادی و احترام و انضباط اداره شود. چنین اجتماعی یک اجتماع صددرصد دموکراتیک و یک توده‌ی پیوسته‌ی مستحکم مغزدارى خواهد بود که پاینده و زاینده خواهد شد. اجتماعات دموکراسی اروپا و آمریکا تا اندازه‌ای این طور است.

چون در ایران، مردم به این مطلب توجه و تأمل نکرده و یا کم توجه می‌کنند و در هر حال حوصله و همیت فکر اساسی و کار حسابی را نداریم، همیشه از روی عجله و هوس تقلیدمآبانه خواسته‌ایم خلج ید را با عوض کردن تابلو انجام دهیم و کاری به داخله و پایه و ریشه‌ی کار نداشته باشیم؛ طبیعی است که باید شکست خورده باشیم.

* * *

حال بیاییم تاکتیک را عوض کنیم و کار را از یک آمادگی عمیق و تدارک و تمرین قبلی شروع نماییم؛ دموکراسی را از داخل ایجاد نماییم و حکومت را از پایین تعریف کنیم.

در دنیا هم دموکراسی و حکومت‌های ملی همین طور درست شده است. در یونان و روم که پدران تمدن مغرب‌زمین و پایه‌گذاران حکومت‌های ملی می‌باشند، مردم

قبلاً در محیط خانواده و قبیله و دهکده و مدینه مسئولیت مشترک و همکاری و انضباط اجتماعی داشته، ورزش‌های بدنی و مشق‌های نظامی و تشریفات مذهبی و حتی غذا خوردن‌ها را به‌طور دسته‌جمعی انجام می‌دادند؛ در کارهای خانوادگی و شهرداری و جنگی و کشوری، به‌مباحثه و مشاوره و اخذ رأی می‌پرداختند و نمایندگانی برمی‌گزیدند. و بعد، نتیجه‌ی این آراء و زبده‌ی این نمایندگان بودند که مجالس مهم‌تر را تشکیل داده به سنا می‌رفتند یا کنسول و سردار و رئیس‌جمهور می‌شدند. دموکراسی از پائین و از داخل ملت درست شد نه از بالا.

در ایران البته جریان برعکس بوده است؛ دزد سرگردنه یا قلدر محله‌ای می‌آمده، کوه و کمری را اشغال می‌کرده، از آنجا به دهات و آبادی‌های زیردست می‌تاخته خلق کثیری را بی‌آب و نان و بی‌مال و جان می‌کرده، عده‌ی قلیلی را به لفت و لیس می‌رسانده آنچه را می‌برد و می‌خورد که خورده بود، آنچه می‌ماند مالک‌اش می‌شد. آنها را که کوبیده و کشته بود، که کشته بود آنها که می‌ماندند غلام و رعیت و خدمت‌گذار او می‌شدند؛ دست آخر یک لقب سالارالممالک، امیرالسلطنه، قوام‌الدین روی خود می‌گذاشت، اگر رعیت بیشتر یا اعقاب باعرضه‌تر می‌داشت و قلمروی وسیع‌تری را چپاول و کشتار [می‌کرد] یا با دسیسه و خیانت تحت ملکیت و رقیب در می‌آورد، شاه سرسلسله می‌شد. آن وقت همین که به نوکران خود یعنی به رعایای کشور، مثل ته‌سفره‌ای که جلوی سگ می‌انداختند، لقمه نان و جل و پلاسی می‌داد، سلطان رعیب‌پرور دادگستر می‌گردید!

به این ترتیب در تاریخ مملکت خودمان که نگاه می‌کنیم، در رأس، یک فرد طاغی یاغی خودسر می‌بینیم که یک عده افراد چاپلوس حریص غارتگر بی‌همه چیز، حلقه‌وار او را دوره کرده‌اند و در زیر آنها گروه کثیر افراد نان‌خور عاجز؛ اولی‌ها حاکم، دومی‌ها محکوم. چرا محکوم؟ برای اینکه محتاج. چرا محتاج؟ برای اینکه عاجز. عاجز از اینکه خودشان خود را اداره و حمایت کنند. بنابراین با وجود کثرت عده و با آنکه اینها هستند که غذا و زندگی و قدرت آن عده را فراهم می‌کنند تا ابد محتاج و مجزای از یکدیگر و توسری‌خور می‌مانند.

اگر راست می‌گوییم و می‌خواهیم وضع عوض شود، باید ترتیب و تربیت از درون و از زیر عوض شود. ملت ایران، ملت نفهم و خیلی جاهل و بی‌سواد نبوده است که حالا بگوییم اگر او را روشن کنیم و به سیاست بین‌الملل آگاه‌اش سازیم، از حقوق

خود دفاع خواهد کرد. ایران همیشه سرزمین تجاها و تخرخر بوده غالب مردم صرفه و صلاح شان را در تظاهر به ندانستن و نفهمیدن می بینند تا عذری برای بندگی کردن و تن به ذلت و خیانت دادن بتراشند. تقدیر الهی و قسمت ازلی چنین نبوده است که ملت ایران توسری خور اربابها و امیرها و شاهها و بیگانگان باشد. ما همیشه چوب تنبلی و راحت طلبی و طفیلی گری و نادرستی و خودخواهی های خود را خورده ایم و می خوریم.

اگر آماده ایم دست از گدایی و طفیلی گری و مفت خوری برداشته، اخلاقاً و فکراً احراز استقلال و حیثیت و عزت نفس نماییم و خود کفیل کارهای خود شده، هر روز صبح بر در ارباب بی مروت دنیا ننشینیم که خواجه کی به در آید، حکومت و دولت مان هم خود به خود درست خواهد شد.

الان جریان کارها در مملکت طوری است که مانند مزارعی که با نهلهای فرعی کوچک کوچک از نهلهای اصلی و بالاخره از قنات و مظهر واحدی مشروب می شوند، اداره و اختیار امور ما نیز تماماً از دو جهت سرچشمه می گیرد: مدارس ما به وسیلهی مدیر و ناظمی اداره می شود که فرهنگ محلی مأمور می نماید و رئیس فرهنگ محل را مدیر کل فرهنگ شهرستانها تعیین و کنترل می کند، و مدیرکل فرهنگ شهرستانها آلت بلارادهی وزیر فرهنگ است، و وزیر فرهنگ، وزیر دولت و نوکر شاه است؛ بیمارستانهای ما همین طور، از مدیر و طبیب و پرستار منتهی به وزیر بهداشتی و رئیس دولت می شوند؛ نانوائیها آرد را از دولت می گیرند؛ دهات ما که سابقاً واحدهای مستقل را تشکیل می داد (و البته چون در آنجا هم باز افراد ایرانی و با خلق و خوی ایرانی با روحيات فردی و خودخواهی زندگی می کردند برای خود ارباب و رژیم استبدادی داشت) به وسیلهی مأمورین دولت سمپاشی و آبیاری و کمک عمرانی می شود؛ بازاریان از خود مراکز اطلاعات و منابع اقتصاد و اتاق بازرگانی و اختیاری نداشتند؛ تجار مانند موم در دست بانکهای دولتی و دولت می باشند؛ ملای ما جیره خوار موقوفات و تولیتهایی است که سررشتهی آن به دست دولت است. خلاصه آنکه آب و نان و دوا و سواد و ناموس و دین و همه چیز ما در دست دولت است و تمام شئون و امور کشور به طور مستقیم یا غیرمستقیم آویخته به نقطهی واحدی است؛ البته به این ترتیب دیدن کدخدا و چاپیدن ده خیلی آسان است و هیچ گاه ملت نخواهد توانست زنجیری از زنجیرهای استبداد یا استعمار را پاره کند ...

مگر آنکه تربیت و ترتیب را عوض کنیم. یعنی ملت برای دولت و شخص اول دولت کار نکند، بلکه دولت برای ملت کار کند.

البته تا تربیت عوض نشود، ترتیب عوض نخواهد شد.

تربیت چگونه عوض می‌شود؟ با حرف؟ با عمل!

با تعلیم و تلقین؟ خیر، با تمرین!

بیا بییم تمرین دموکراسی و تربیت اجتماعی بنماییم. به قدر کافی راجع به مضار خودخواهی و جاه‌طلبی و سایر ذمائم اخلاقی گفته‌اند و نوشته‌اند. اصول تعلیم و تربیت امروزی دیگر روی عمل و تمرین رفته است.

در داخله خودمان، بدون آنکه داعیه‌های بزرگی داشته باشیم، همان کارهایی را که به‌طور انفرادی می‌کردیم و می‌کنیم، به‌طور دسته‌جمعی و تحت اراده‌ی خودمان انجام دهیم؛ اجتماعات و باشگاه‌ها و انجمن‌ها و اتحادیه‌ها و سازمان‌هایی تشکیل دهیم که:

- نمازمان را همان‌طور که دستور داده‌اند عوض فرادی، به جماعت بخوانیم و این جماعات را مطلع و مرتبط با یکدیگر و عامل و مؤثر و مفید بنماییم.

- ورزش و گردش‌مان را در باشگاه‌ها و دسته‌هایی که خودمان تأسیس می‌کنیم و مسلماً نه حکومت نظامی و نه سیاست خارجی مانع آن خواهد شد، به‌همراهی دوستان انجام دهیم.

- مطالعه‌ها و مذاکره‌های ادبی یا ذوقی، صنفی، فنی و غیره را در انجمن‌ها و کتابخانه‌ها و قرائت‌خانه‌های خودمان به پا داریم.

- تفریحات و ملاقات‌ها را در باشگاه‌های ساده‌ی سالم محلی یا اداری و صنفی و دوستانه برگزار کنیم.

- بچه‌هایمان را به عوض آنکه با هزار منت و زحمت در مدارس دولتی بی‌نظم و بی‌معلم و خراب جا کنیم، در کلاس‌ها و دبستان‌هایی که با مختصر همت و خرج خودمان درست خواهیم کرد، درس بدهیم. وزارت فرهنگ نه تنها مانع نخواهد شد بلکه کمک هم خواهد کرد.

- چرا در هر محل و هر جمعیت درمانگاه‌ها و بیمارستان‌های ملی نسازیم که اختیار و اداره‌اش به‌دست مردم باشد؟

- چرا مردم یک کوچه و یا یک محله و دهکده، دائماً در انتظار و التماس شهردار و رئیس کشاورزی و غیره باشند که کوچه‌ی آنها را آسفالت و قنات‌شان را

احداث نماید و خودشان پول نگذارند و آب و برق و آسفالت و سایر احتیاجات را تأمین نمایند؟

● چرا برای جوانان و درس خوانده‌های ما تنها راه امید و نان و آب، کارمندی، یعنی اسارت دولت باشد و در برابر این همه مفاسد و مظالم و خیانت‌ها، صدایشان درنیاید و خودشان یا اولیاءشان شرکت‌های تولیدی و تعاونی و غیره و بنگاه‌های کارایی و کارسازی درست نکنند؟

● ...

در این ردیف، خیلی می‌شود نمونه و مثال آورد. نمونه‌ها و راه‌هایی برای تمرین همکاری و تربیت اجتماعی که به مانع و محذور داخلی و خارجی مهمی بر نخواهد خورد، بسیار است و علاوه بر تمرین و تدارک دموکراسی، نه تنها آب و نان و بهداشت و تفریح و تعلیم و تربیت را برای مردم تأمین خواهد کرد، بلکه در داخل این محیط سست رقیق که توده‌ی ملت نام دارد، رفته رفته ایاف و شبکه‌های مرتبط و شاخه‌های متبلوری ایجاد شده قلعه‌های کوچک محصور در مقابل دستبرد عوامل مخرب محفوظ خواهد داشت و به زودی تمام جرم بی شکل بی اختیار ملت را به صورت توده‌ی منعقد همبسته‌ی همشکل، در خواهد آورد.

پیش قدمی و تأسیس و تقویت این قبیل اجتماعات ملی را طبق برنامه‌ی منظم متشکلی شما به عهده بگیرد.

* * *

انجام چنین برنامه‌ای البته خیلی عشق و حوصله و پشتکار و همکاری و مداومت لازم دارد؛ ولی چون تنها برنامه‌ای است که در هر حال و در هر صورت باید از آنجا شروع کرد و یگانه چاره‌ی بدبختی‌های تاریخی و فعلی و آتی ما می‌باشد، باید به آن دست زد.

طبیعی است که امروز روحیه و عقیده‌ی مردم چندان سازگار با چنین اعمالی نمی‌باشد و اگر می‌گوییم این برنامه از ناحیه‌ی دولت و سیاست خارجی به مخالفت و ممانعت مؤثر بر نخواهد خورد، از ناحیه‌ی خود مردم مواجه با عدم رغبت و مشکلات و مخالفت‌های زیاد خواهد شد. مخالف عمده، همان روح خودخواهی و نادرستی

عمومی است که تا به حال هسته‌ی این قبیل اقدامات را عقیم گذاشته و مانع ادامه و توفیق شرکت‌ها و مؤسسات عمومی گردیده است؛ ولی چون هر زمان و به هر عنوان که حکومتی دموکراسی و ملی بخواهد در این مملکت درست شود و مستقر بماند باید متکی و متشکل از افراد صالح و همکار و اجتماعی باشد و این افراد باید قبلاً تهیه و شناخته شده و ورزیده و تمرین کرده باشند، باید از حالا دست به کار شد و از کندی پیشرفت و عدم توفیق‌های مکرر نترسید. این برنامه، خود کلاس و آزمایشگاهی است که از یک طرف افراد توخالی ولی پر ادعای فریبنده را معلوم و مطرود خواهد کرد و از طرف دیگر، افراد با حقیقت و با استعداد را رشد و ترقی خواهد داد. آن روزی که مملکت صاحب یک عده مردم تربیت یافته‌ی محکم مطمئن گردد، ولو محدود باشند، مصداق «كَمْ مِّن قَلِيلَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فَئَنَّهُ كَثِيرَةٌ بِإِذْنِ اللَّهِ»^۱ تحقق خواهد یافت و ما به آرزویمان، ولو در گور خواهیم رسید!

* * *

اینک که از زندگی بردگی و ظلم و ننگ و از تسلط سفلیگان به تنگ آمده‌ایم و هر روز و هر ساعت با مشاهده‌ی مظاهر ستم‌گری و بدبختی اعصابمان کوبیده می‌شود و چون مرگی که خود را به قفس می‌زند، پی‌راه فرار و چاره‌جویی و خدمت و نجات می‌گردیم، بیاییم در راه یک برنامه‌ی مقدس مطمئن، ولی مشکل‌پرافتخار، قدم برداریم؛ وجدان خود و خدای خود را خوشحال و خشنود سازیم. راه طولانی و پرمراحت است ولی دوری و خوار راه دوست، از شهادت و عسل شیرین‌تر است! ما پیش قدم شویم، همقدم خواهیم یافت.

* * *

بنابراین پیشنهاد می‌شود به کلیه‌ی دوستان و حوزه‌ها و واحدها دستور دهید طبق برنامه‌ای که برای این برنامه تنظیم خواهیم کرد به‌طور جدی و مداوم درصدد تشکیل و ترتیب باشگاه‌ها و مجلس‌ها و انجمن‌ها و کانون‌ها و شرکت‌ها و مؤسسات خیریه و فرهنگی و بهداری و تعاونی و تجاری و دینی برآیند و نتیجه‌ی عملیات و آمار

۱. بقره (۲) / ۲۴۹ : ... گفتند: چه بسیار گروهی اندک [و مصمم] که به قانون‌مندی خدا، بر گروهی عظیم پیروز شدند ...

پیشرفت‌ها را گزارش دهند. هر محفلی و هر مجلسی که در این مملکت در هر جا و به دست هر کس تشکیل شود و جمعی در آن برای همکاری مفید در آن حضور یابند مکتبی برای دموکراسی و تربیت اجتماعی ما و روزه‌ای به آسمان نجات ایران خواهد بود. البته هر قدر مجامع به دنبال هدف‌های حق و صلاح باشد و روح همکاری و همزیستی در سایه‌ی مقاصد خیرخواهی و وظائف حیاتی تشکیل شود، به لحاظ تربیت و تأثیر بهتر خواهد بود. ما در عین حال تأسیس کننده، تأیید کننده و آرزوکننده‌ی آنها باشیم.

ولی مراقب باشیم که مردم را دور هم برای حرف زدن جمع نکنیم. در مجامع حرفی و سخن پردازی، صفاتِ شخص‌فروشی و پر ادعایی تقویت می‌شود. برای کار کردن و کاری از پیش بردن - هر قدر کوچک و جزئی باشد - مجتمع کنیم. کار، بهترین محک و مربی است.

انَّ يَدَاللهُ مَعَ الْجَمَاعَةِ

تهران - تیرماه ۱۳۳۵